



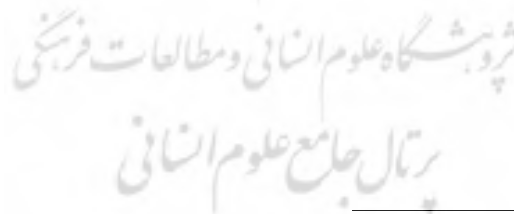
The Role of Extractive Institutions and the Vicious Cycle in the Failure of Iran's Development during the Second Pahlavi II

Seyyed Morteza Hafezi* Seyyed Iman Razavi** Mehyar Hajarin***

Abstract

During the Second Pahlavi era, despite a brief period of economic growth driven by developmental infrastructure programs, Iran shifted toward extractive institutions and vicious cycles rather than virtuous cycles of development. Previous analyses have predominantly highlighted external factors and economic dependencies as the primary obstacles to completing developmental programs, often neglecting internal structural and political factors embedded within the regime's policies. This study offers a distinct perspective on development by employing Daron Acemoglu and James Robinson's concepts of extractive institutions and the vicious cycle to examine endogenous factors that disrupted the developmental process and fueled public discontent with the Pahlavi government. The central research question of this article is: How did the developmental programs of the Second Pahlavi era foster extractive rather than inclusive institutions, and how did they relate to the dynamics of vicious and virtuous cycles? Although some progress was made toward development, the process was ultimately undermined by the emergence of extractive institutions and a vicious cycle, leading to widespread societal dissatisfaction.

Keywords: Pahlavi II, Developmental state, Development programs, Extractive institutions, Vicious cycle.



* Ph.D. in Iranian Studies, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, I.R.Iran (Corresponding author).

m.hafezi@alumni.um.ac.ir

0000-0003-1562-4951

** Ph.D. in Political Thought, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, I.R.Iran.

seyediman.razavi@mail.um.ac.ir

0009-0007-1702-2205

*** M.A. in Political Science, Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Guilan, I.R.Iran.

mahyarhajarein4@gmail.com

0009-0004-5887-3215

دو فصلنامه علمی «دانش سیاسی»، مقاله پژوهشی، سال بیستم و یکم، شماره دوم (پیاپی ۴۲)، پاییز و زمستان ۱۴۰۴، صص. ۶۶۵-۶۹۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۴

مقاله برای بازنگری به مدت ۳۰ روز نزد نویسندگان بوده است.

بررسی نقش نهادهای بهره‌کش و چرخه ردیلت در ناکامی توسعه ایران در دوره پهلوی دوم

سیدمرتضی حافظی* سیدایمان رضوی** مهیار حجرین***

چکیده

در زمان پهلوی دوم، با وجود تجربه کوتاهی از رشد اقتصادی با بهره‌گیری از اجرای برنامه‌های عمرانی توسعه، کشور به جای حرکت به سوی چرخه‌های تکاملی توسعه به سمت چرخه‌های ردیلت و بهره‌کش حرکت کرد. برای واکاوی ناکامی در دستیابی به توسعه متوازن عوامل خارجی و وابستگی‌های اقتصادی به خارج به عنوان اصلی‌ترین مانع و عامل ناتمام ماندن برنامه‌های توسعه این دوران برجسته شده و از همین رو از عوامل داخلی که در بطن سیاست‌ها و روش‌های حاکم وجود داشت غفلت شده است. هدف پژوهش حاضر نگاه متفاوت به مبحث توسعه با بهره‌گیری از دو مفهوم نهادهای بهره‌کش و چرخه ردیلت از دارون عجم‌اوغلو و جیمز رایبسون به دلایل و عوامل درون‌زایی است که فرایند توسعه را با اختلال همراه کرده و نارضایتی عمومی را از دولت پهلوی دوم ایجاد کرد. از این رو، پرسش اصلی مقاله این است: چگونه برنامه‌های توسعه دوره پهلوی دوم از خلق نهادهای بهره‌کش یا نهادهای فراگیر پشتیبانی می‌کنند و چه نسبتی با چرخه ردیلت و چرخه فضیلت دارند؟ در این دوران گام‌هایی در مسیر توسعه برداشته شد؛ اما این فرایند تحت تأثیر شکل‌گیری نهادهای بهره‌کش و چرخه ردیلت با اختلال روبه‌رو شد و به نارضایتی جامعه منتهی شد.

واژگان کلیدی: پهلوی دوم، دولت توسعه‌گرا، برنامه‌های توسعه، نهادهای بهره‌کش، چرخه ردیلت.

* دکترای تخصصی گرایش مسائل ایران از دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، جمهوری اسلامی ایران (نویسنده مسئول).

m.hafezi@alumni.um.ac.ir

0000-0003-1562-4951

** دکترای تخصصی گرایش اندیشه سیاسی از دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، جمهوری اسلامی ایران.

seyediman.razavi@mail.um.ac.ir

0009-0007-1702-2205

*** کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، گیلان، جمهوری اسلامی ایران.

mahyarhajarein4@gmail.com

0009-0004-5887-3215

مقدمه

بیان مسئله: بررسی تجربه حکومت پهلوی اول و دوم نشان می‌دهد که با وجود اجرای برنامه‌های متعدد، این دو دوره در دستیابی به توسعه پایدار ناکام ماندند. ریشه این ناکامی در ساختارهای تاریخی و نهادی ایران نهفته بود که از گذشته به ارث رسیده و مانع شکل‌گیری اقتصاد مولد گردید. دوران پهلوی دوم فرصتی کم‌نظیر در تاریخ معاصر ایران بود؛ جهش درآمدهای نفتی، دریافت کمک‌های خارجی و شرایط بین‌المللی مساعد می‌توانست زمینه‌ساز تثبیت رشد پایدار باشد. با این حال، بخش عمده منابع در مسیرهایی مصرف شد که به جای توسعه همه‌جانبه، به تقویت قدرت سیاسی و پروژه‌های غیرمولد انجامید. رشد اقتصادی ۲۰ ساله این دوره، وابسته به نفت و فاقد زیرساخت نهادی لازم بود، در نتیجه پایداری نیافت. این روند نه تنها نتوانست اهداف توسعه را محقق کند بلکه با افزایش وابستگی خارجی و تشدید نارضایتی اجتماعی، از عوامل زمینه‌ساز تحولات سیاسی بعدی شد.

اهمیت: بررسی علل ناکامی برنامه‌های توسعه در دوران پهلوی دوم، از منظر تاریخ اقتصادی و نظریه‌های توسعه، به درک بهتر یکی از مقاطع کلیدی تاریخ معاصر ایران کمک می‌کند. این دوره با وجود وفور منابع مالی و شرایط بین‌المللی مساعد، فرصت استثنایی برای گذار به توسعه پایدار داشت. تحلیل این تجربه می‌تواند شکاف میان ظرفیت‌های بالقوه و عملکرد واقعی نظام حکمرانی را آشکار سازد.

ضرورت: شناخت عوامل ساختاری و نهادی شکست برنامه‌های توسعه این دوره، برای جلوگیری از تکرار خطاهای گذشته در سیاست‌گذاری امروز کشور ضروری است. این تحلیل می‌تواند به ارائه درس‌آموخته‌ها و چهارچوب‌های اصلاحی برای طراحی برنامه‌های توسعه کارآمد کمک کند. همچنین، بررسی این تجربه تاریخی، بستری برای آزمون نظریه‌های توسعه در زمینه‌های مشابه فراهم می‌آورد.

اهداف: این پژوهش با هدف تبیین علل و زمینه‌های ناکامی حکومت پهلوی دوم در

دستیابی به توسعه پایدار، بر اساس چهارچوب نظری نهادگرایی نوین انجام شده است. در این راستا تلاش می‌شود ارتباط بین ساختارهای قدرت، ماهیت برنامه‌های توسعه و وابستگی اقتصادی در این دوره تحلیل گردد.

سؤال و فرضیه: چرا حکومت پهلوی دوم با وجود منابع مالی گسترده و فرصت‌های بین‌المللی نتوانست به توسعه پایدار اقتصادی دست یابد و برنامه‌های توسعه آن به جای شکل‌گیری نهادهای فراگیر، نهادهای بهره‌کش را تقویت کردند؟ فقدان بستر نهادی مناسب و استفاده ابرازی از برنامه‌های توسعه برای تحکیم قدرت سیاسی موجب تداوم نهادهای بهره‌کش و ناکامی در تحقق توسعه پایدار شده است.

روش پژوهش: این مقاله با رویکرد تاریخی - تبیینی و در چهارچوب نظری نهادگرایی نوین توسعه انجام شده است. داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی گردآوری شده و با تحلیل اسناد تاریخی و متون علمی مرتبط، همچنین با بهره‌گیری از نظریات اندیشمندانی چون عجم‌اوغلو مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۱. پیشینه پژوهش

با توجه به اهمیت موضوع پژوهش حاضر، متون متعددی در این زمینه منتشر شده است که می‌توان آنها را در دو سطح دسته‌بندی کرد:

۱-۱. پیشینه موضوع در نشریه دانش سیاسی

در نشریه «دانش سیاسی» تاکنون مقاله مستقلی در خصوص نقش نهادهای بهره‌کش و چرخه رذیلت در کاستی‌های فرایند توسعه در ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷) تدوین نشده است؛ اما برخی پژوهشگران به جنبه‌های مرتبط اشاره کرده‌اند؛ مصطفی جهانبخش (۱۴۰۴) توضیح می‌دهد که حکومت پهلوی دوم با استفاده از کنش‌های راهبردی آشکار و پنهان، جایگاه مجلس شورای ملی را تضعیف کرد و با ایجاد نهادهای موازی و جهت‌دهی به ترکیب نمایندگان، مشارکت جامعه در فرایندهای سیاسی را محدود نمود و مانع توسعه

نهادی شد.

یوسف ترابی (۱۳۸۴)، بر ضرورت آسیب‌شناسی مدیریت توسعه در ایران تأکید دارد و معتقد است موفقیت برنامه‌های توسعه نیازمند مدیریتی قوی و کارآمد است که کشور را از سطح نامطلوب به سطح مطلوب هدایت کند. تجارب کشورهای آسیای جنوب شرقی نشان می‌دهد که مدیریت توسعه نقش حیاتی در فرایند توسعه‌یافتگی دارد. سیدمرتضی هزاوه‌ای (۱۳۹۵)، تأکید می‌کند که ناکامی سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه ایران بیش از عوامل فرهنگی و اقتصادی، ناشی از تأثیرپذیری غیرانتقادی از الگوهای مسلط غربی بوده است. این سیاست‌ها بدون لحاظ کردن مقتضیات تاریخی و اجتماعی ایران به کار گرفته شدند و مانع تحقق توسعه پایدار شدند.

۱-۲. پیشینه موضوع در سایر منابع علمی

در پیشینه پژوهش سایر منابع علمی، مطالعات متعددی به تحلیل فرایند توسعه در ایران و نقش برنامه‌های توسعه در دوره پهلوی دوم پرداخته‌اند.

سعید لیلانز (۱۳۹۹)، به بررسی برنامه‌های عمرانی محمدرضا شاه می‌پردازد و برنامه‌های سوم و چهارم را از لحاظ عملیاتی موفق می‌داند و تأکید می‌کند که زمینه‌های مناسبی برای شکل‌گیری نظام تولید صنعتی فراهم شد و رشد اقتصادی افزایش و تورم کاهش یافت؛ اما برنامه پنجم به دلیل بحران‌های منطقه‌ای و نوسانات قیمت نفت با ناکامی مواجه شد و منجر به تحکیم دیکتاتوری رژیم و درنهایت سقوط آن شد.

حمیدرضا ملک‌محمدی (۱۳۸۱)، استدلال می‌کند که حکومت پهلوی دوم میراثی از دوره‌های گذشته داشت و زیرساخت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران پیش از آنکه به ثبات برسد، هر روز بی‌ثبات‌تر می‌شد.

محمدعلی همایون کاتوزیان (۱۳۹۶)، وابستگی طبقات اجتماعی به دولت، نه وابستگی دولت به طبقات را عامل اصلی عدم توسعه می‌داند.

محمود سریع‌القلم (۱۳۹۷)، اقتدارگرایی فردمحور به جای اجماع‌سازی سیستم‌محور

را مانعی برای توسعه دولت پهلوی معرفی می‌کند. محسن کریمی و مسعود نیلی (۱۴۰۰)، با تمرکز بر تحولات سازمان برنامه و بودجه، نقش این سازمان در روند برنامه‌ریزی توسعه را مورد بررسی قرار داده‌اند. رجب ایزدی و همکاران (۱۳۹۴)، به ناکارآمدی برنامه‌های پنج‌گانه توسعه اقتصادی پهلوی اول و دوم اشاره کرده و آن را منجر به تحولات سیاسی و اجتماعی گسترده می‌دانند.

عباس عرب مازار و خسرو نورمحمدی (۱۳۹۵)، تأکید می‌کنند که گفتمان‌های رایج توسعه ناکام در اثرگذاری اجتماعی محدود بوده‌اند.

طالب مهدی و موسی عنبری (۱۳۸۵)، نشان می‌دهند که برنامه‌ریزی دولتی توسعه در عصر پهلوی دوم به دلیل عوامل اجتماعی و سازمانی، بیش از آنکه موجب توسعه شود، باعث نابسامانی و تحکیم نفوذ دولت در اقتصاد، سیاست و فرهنگ شده است. سهیلا شاه‌ویسی و دیگران (۱۴۰۱) نیز انطباق برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی دوره پهلوی دوم با الگوهای سیاست‌گذاری سه‌گانه را بررسی کرده و به دستاوردها و کاستی‌های آن اشاره کرده‌اند.

پژوهش حاضر قصد دارد با رویکردی متفاوت به بررسی نسبت برنامه‌های توسعه پهلوی دوم با نهادهای بهره‌کش و چرخه ردیلت بپردازد. نوآوری این مطالعه در بهره‌گیری از چهارچوب نظری عجم‌اوغلو و جیمز رابینسون است که مفاهیم نهادهای بهره‌کش و چرخه ردیلت را برای تحلیل علل و عوامل درون‌زای اختلال در اجرای برنامه‌های پنج‌گانه توسعه به کار می‌گیرد. این رویکرد امکان شناسایی موانع نهادی و ساختاری توسعه را فراهم می‌کند و تأکید دارد که ناکامی برنامه‌ها صرفاً ناشی از عوامل بیرونی نبوده است.

۲. مبانی مفهومی

با توجه به ضرورت تبیین مفاهیم و رویکرد نظری برای ایجاد تصویری یکپارچه، در ادامه علاوه بر چهارچوب نظری، مفاهیم مرتبط نیز به طور دقیق تشریح و توضیح داده می‌شوند.

۱-۲. نهادهای فراگیر^۱ و نهادهای بهره‌کش^۲

نهادهای بهره‌کش به دو دسته اصلی سیاسی و اقتصادی تقسیم می‌شوند: نهادهای فراگیر و نهادهای بهره‌کش. نهادهای فراگیر اقتصادی، مشارکت گسترده جامعه در فعالیت‌های اقتصادی را مجاز می‌دانند و فرصت استفاده بهینه از استعدادها را فراهم می‌کنند، از جمله تضمین مالکیت خصوصی، ایجاد نظام حقوقی بی‌طرف، ارائه خدمات عمومی، امکان فعالیت بنگاه‌های جدید، ایجاد بازارهای فراگیر و تسهیل مسیر توسعه فناوری و آموزش (عجم‌اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۵، صص. ۱۱۶-۱۰۶). نهادهای سیاسی فراگیر نیز با توزیع گسترده قدرت، تعیین می‌کنند دولت چگونه انتخاب شود، هر بخش دولت چه وظایفی دارد و قدرت چگونه می‌تواند نیازهای جامعه را بهینه برآورده سازد و بدین ترتیب زمینه شکل‌گیری و پایداری نهادهای اقتصادی فراگیر را فراهم می‌کنند. هماهنگی میان نهادهای سیاسی و اقتصادی فراگیر توسعه پایدار را تسهیل می‌کند و این نهادها نه از نهادهای بهره‌کش پشتیبانی می‌کنند و نه وابسته به آنها هستند. در مقابل، نهادهای اقتصادی بهره‌کش با ایجاد موانع برای ورود دیگر نیروهای اجتماعی و اجازه تصاحب ثروت توسط نخبگان، نهادهای سیاسی بهره‌کش را تقویت می‌کنند که این نهادهای سیاسی نیز قدرت را در دست عده‌ای محدود متمرکز می‌سازند و بدون محدودیت یا مخالف، نهادهای اقتصادی را کنترل کرده و توسعه پایدار را مختل می‌کنند (عجم‌اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۵، ص. ۱۱۴).

۲-۲. چرخه فضیلت^۳ و چرخه رذیلت^۴

چرخه فضیلت^۳ فرایند بازخورد مثبتی است که نهادهای فراگیر را در برابر نیروهای سلطه‌طلب محافظت می‌کند و تداوم و توسعه آنها را تسهیل می‌نماید. منطق این چرخه بر این اصل استوار است که شکل‌گیری نهادهای سیاسی فراگیر، توزیع قدرت

-
1. Inclusive Institutions
 2. Abstractive Institutions
 3. Virtuous Circles
 4. Vicious Circles

سیاسی کثرت‌گرا را امکان‌پذیر می‌سازد و وجود حکومت قانون، پشتوانه این تکثرگرایی به‌شمار می‌آید. کثرت‌گرایی و حکومت قانون زمینه‌ساز ظهور نهادهای سیاسی فراگیر می‌شوند که خود از نهادهای اقتصادی فراگیر حمایت می‌کنند. علاوه‌براین، کثرت‌گرایی سیاسی باعث رشد رسانه‌های آزاد و مستقل می‌گردد که نقش مهمی در آگاه‌سازی جامعه دارند؛ بنابراین، چرخه فضیلت نه تنها دستاوردهای نهادهای فراگیر را حفظ می‌کند بلکه آن‌ها را در طول زمان تقویت می‌نماید. درمقابل، «چرخه رذیلت» فرایندی است که به نهادهای بهره‌کش امکان تداوم می‌دهد. نیروهای قدرتمند با ایجاد نهادهای اقتصادی بهره‌کش، پایه‌های نهادهای سیاسی بهره‌کش را مستحکم می‌سازند و این نهادهای سیاسی به‌نوبه خود نهادهای اقتصادی بهره‌کش را تثبیت می‌کنند. نهادهای بهره‌کش فاقد نظارت بر سوءاستفاده از قدرت هستند و قدرت بدون محدودیت، صاحبان آن را توانمند می‌سازد؛ آن‌ها حقوق مالکیت دیگران را سلب کرده و انحصارهایی برای خود ایجاد می‌کنند. این چرخه موجب نابرابری گسترده، تمرکز قدرت و افزایش انگیزه سلطه و کسب منافع شخصی در جامعه می‌شود (عجم‌اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۵، صص. ۴۴۲-۴۶۰).

۳. مبانی نظری

در نظریه عجم‌اوغلو و رابینسون، تمرکز بر تعامل میان نهادهای اقتصادی و سیاسی و اثر آن بر توسعه اقتصادی و توزیع ثروت است. آن‌ها تأکید می‌کنند که نهادهای اقتصادی به‌تنهایی نمی‌توانند شرایط رشد و توزیع عادلانه منابع را تضمین کنند بلکه چهارچوب سیاسی و قدرت در جامعه تعیین‌کننده اصلی کارکرد و اثرگذاری این نهادهاست (عجم‌اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۵، صص. ۶۹-۷۱) به این معنا که حتی در جوامعی که سازوکارهای اقتصادی کارآمد و باز وجود دارد، گروه‌های دارای قدرت سیاسی می‌توانند ساختار اقتصادی را به نفع خود تغییر دهند و مانع دسترسی سایر افراد به منابع شوند. به‌علاوه، این نظریه بر اهمیت بازخوردهای تاریخی و نقش بازیگران اجتماعی در

شکل‌دهی به مسیر توسعه تأکید دارد؛ یعنی نهادها محصول رقابت میان نیروهایی هستند که خواستار محدود کردن سلطه فرادستان و آن‌هایی که خواستار حفظ منافع خود هستند، می‌باشند. در این چهارچوب، فرایند تغییر نهادها همواره یک مسیر مستقیم و خطی نیست بلکه شامل لحظات بحرانی و حساس تاریخی است که می‌تواند مسیر توسعه یا بازتولید نابرابری را تسهیل کند. در چنین شرایطی، تصمیمات سیاسی و تحولات قدرت نقش محوری در تعیین مسیر اقتصادی ایفا می‌کنند. هم‌زمان، اثرهای اقتصادی نهادها بر سیاست نیز ملموس است؛ منابع و ثروت اقتصادی به‌عنوان ابزاری برای تحکیم نفوذ سیاسی استفاده می‌شود و در نتیجه، بازیگران اقتصادی و سیاسی در تعامل پیچیده‌ای با یکدیگر قرار می‌گیرند. این تعامل‌ها می‌تواند به تثبیت وضعیت موجود یا تغییرات بنیادین منجر شود و بر کیفیت و قابلیت کارکرد سیستم اقتصادی و توزیع منابع اثرگذار باشد. همچنین، پژوهش‌ها نشان می‌دهند که حتی در جوامعی که زمینه‌های اقتصادی مناسبی برای رشد وجود دارد، فقدان سازوکارهای نظارتی و مشارکت گسترده، موجب تمرکز قدرت و مانع توسعه پایدار می‌شود (عجم‌اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۴). این موضوع تأکید می‌کند که ساختار قدرت و نحوه توزیع آن در جامعه، عامل اصلی دوام یا شکست نهادها است. به‌عبارت‌دیگر، سیاست و نهادهای مرتبط با قدرت، تعیین‌کننده نحوه بهره‌برداری از ظرفیت‌های اقتصادی و شکل‌گیری فرصت‌های برابر هستند.

عجم‌اوغلو و رابینسون، با رویکرد نهادگرایی، تأکید می‌کنند که توسعه یا عدم توسعه در یک کشور به ساختار و عملکرد نهادها بستگی دارد و این نهادها از طریق شکل‌دهی به انگیزه‌ها و رفتارها، فرصت‌ها و محدودیت‌های اقتصادی و سیاسی را تعیین می‌کنند. تحولات تاریخی و شرایط فرهنگی و جغرافیایی مسیر توسعه را شکل می‌دهند؛ اما تفاوت نهادهای اقتصادی میان کشورها عامل اصلی تفاوت در رشد و توزیع منابع است. نهادهای اقتصادی، هم میزان رشد اقتصادی و هم نحوه توزیع فرصت‌ها و منابع

را مشخص می‌کنند؛ بنابراین، تحلیل همزمان جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و تاریخی برای فهم مسیر توسعه ضروری است (عجم‌اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۲، ص. ۹۱). به‌طور خلاصه، چهارچوب عجم‌اوغلو و رایبسون نشان می‌دهد که رشد اقتصادی و توسعه مستمر نتیجه تعامل پیچیده میان قدرت سیاسی، طراحی نهادی و رقابت اجتماعی است. بازیگران مختلف با منافع متفاوت، ظرفیت‌های اقتصادی و منابع موجود را در راستای اهداف خود به‌کار می‌گیرند و این فرایند همواره با بحران‌ها و نقاط حساس تاریخی همراه است. این رویکرد تأکید می‌کند که توسعه و توزیع منابع نه تنها محصول قوانین اقتصادی بلکه نتیجه نحوه اداره قدرت و سیاست در جامعه است و مسیر توسعه یک روند داینامیک و غیرخطی است که می‌تواند هم فرصت‌های رشد و هم خطرهای بازتولید نابرابری را دربرداشته باشد (عجم‌اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۵، صص. ۴۰۴-۴۰۵). الگوی تحلیلی مقاله بر اساس نظریه عجم‌اوغلو و رایبسون ترسیم شد تا مشخص گردد تحلیل توسعه در ایران بر چه اصول و مؤلفه‌هایی مبتنی است. در این چهارچوب، نهادهای اقتصادی و سیاسی و تعامل میان آن‌ها، نحوه توزیع قدرت و منابع، نقش بازیگران اجتماعی و بازخوردهای تاریخی به‌عنوان مؤلفه‌های اصلی تعیین مسیر توسعه در نظر گرفته شدند. همچنین تحلیل مسیر توسعه ایران بر اساس تأثیر متقابل ساختار نهادی، قدرت سیاسی و بحران‌ها یا نقاط حساس تاریخی صورت می‌گیرد تا امکان شناسایی عوامل تثبیت نابرابری و فرصت‌های رشد پایدار فراهم شود. این الگو، چهارچوبی روشن و مستند برای تحلیل توسعه ایران ارائه می‌دهد که مبنای تفسیر داده‌ها و نتیجه‌گیری‌های پژوهش است.

۴. نهادهای بهره‌کش و تأثیر آنها بر ناکامی فرایند توسعه در ایران در دوران

پهلوی دوم

دولت پهلوی دوم با تکیه بر نهادهای بهره‌کش مانند ارتش، دیوان‌سالاری، نظام آموزشی و رسانه‌ها، قدرت را در دست نخبگان محدود متمرکز کرد. این نهادها مشارکت

گسترده مردم در اقتصاد و سیاست را محدود ساختند و منابع را به نفع گروهی خاص خارج کردند. چنین ساختاری مانع توسعه فراگیر شد و نابرابری و نارضایتی اجتماعی را افزایش داد. وابستگی نظام سیاسی به این نهادهای استثماری، زمینه‌ساز ناکارآمدی و بحران‌های سیاسی و اقتصادی در دوران پهلوی شد. مهم‌ترین نهادهایی که دولت پهلوی دوم از آنها بهره‌کشی می‌کرد، شامل ارتش، دیوان‌سالاری نظام آموزشی و رسانه‌ها بود که در ادامه به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

۴-۱. بهره‌کشی از نهاد ارتش

از ابتدای تشکیل سلسله پهلوی، ارتش به‌عنوان محور اصلی اتکای حکومت و کانون توجه شاه قرار گرفت. محمدرضا پهلوی از همان ابتدا خواهان یک ارتش نیرومند و تحت کنترل مستقیم خود بود. این تمایل به‌خصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ افزایش یافت و شاه به‌طور فزاینده‌ای از درآمدهای نفتی برای تقویت توان نظامی کشور بهره‌برد. به‌نحوی که تعداد نظامیان ایران که تا سال ۱۳۳۱ حدود ۱۲۰ هزار نفر بود تا سال ۱۳۴۲ به ۲۰۰ هزار نفر و در سال ۱۳۴۹ به ۳۰۰ هزار نفر رسید. به‌بیان‌دیگر، در برنامه چهارم توسعه به‌طور متوسط سالانه حدود ۱۵ هزار نفر به جمعیت نظامیان افزوده می‌شد که این میزان تقریباً ۵ درصد رشد سالانه جمعیت نظامیان را تشکیل می‌داد؛ رقمی که بسیار بالاتر از متوسط رشد جمعیت کشور بود. در همین دوره، بودجه نظامی کشور نیز رشد چشمگیری یافت؛ از ۶۷ میلیون دلار در سال ۱۳۳۲ به ۸۰ میلیون دلار در سال ۱۳۳۳، سپس به ۱۸۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ و نهایتاً به ۸۴۴ میلیون دلار در سال ۱۳۴۹ رسید. این ارقام نشان می‌دهد که طی ۱۷ سال، بودجه نظامی کشور تقریباً ۱۳ برابر شد و به‌طور متوسط سالانه بیش از ۱۶ درصد افزایش داشت. این در حالی بود که هیچ شاخص اقتصادی یا اجتماعی دیگر در ایران چنین رشدی را تجربه نکرده بود، جز درآمدهای نفتی که منبع اصلی تأمین مالی ارتش و هزینه‌های نظامی محسوب می‌شد. درآمد نفت ایران به‌علاوه خرید ارز از کنسرسیوم، از ۴/۳۴ میلیون دلار در سال ۱۳۳۳ به

۳۸۸ میلیون دلار در سال ۱۳۴۳ و در نهایت به ۴/۱۲۶۸ میلیون دلار در سال ۱۳۴۹ رسید، به عبارتی درآمدهای نفتی طی این دوره ۱۷ ساله حدود ۳۷ برابر شد و نشان‌دهنده رابطه مستقیم بین رشد درآمدهای نفتی و افزایش بودجه نظامی است. این روند نشان‌دهنده سیاستی بود که شاه برای تبدیل ایران به یک کشور میلیتاریزه دنبال می‌کرد. افزایش بودجه نظامی نه تنها برای حفظ امنیت داخلی و ارتقاء قدرت نظامی، بلکه برای ایفای نقش ژاندارمی منطقه و تحقق اهداف سیاست خارجی شاه ضروری بود. این سیاست، همسو با حمایت‌های آمریکا از ایران در چهارچوب پیمان سنتو و تلاش برای ایجاد نیروی بازدارنده علیه تهدیدات منطقه‌ای، باعث شد ایران به سرعت در مسیر توسعه نیروهای مسلح قرار گیرد (لیلاز، ۱۳۹۲، صص. ۲۴۰-۲۴۱).

۴-۱-۱. اولویت‌بندی هزینه‌های نظامی بر هزینه‌های عمرانی

یکی از پیامدهای این رشد بودجه نظامی، تغییر در اولویت‌بندی هزینه‌های عمومی کشور بود. هزینه‌های نظامی چندین برابر هزینه‌های عمرانی بود و نشان می‌داد که شاه مسائل پیرامون خود را از نظر اقتصادی چگونه اولویت‌بندی می‌کرد؛ برای نمونه، در پنج سال منتهی به سال ۱۳۴۶، هزینه‌های نظامی جمعاً ۱۰۸ میلیارد ریال بود که معادل ۵۳ درصد کل هزینه‌های عمرانی شش سال اجرای برنامه سوم توسعه (۱۳۴۱-۱۳۴۶) محسوب می‌شد. در برنامه چهارم توسعه (۱۳۴۷-۱۳۵۱) حجم هزینه‌های عمرانی حدود ۱۴۸ درصد رشد داشت، در حالی که هزینه‌های نظامی به ۱۷۷ درصد افزایش یافت و نسبت آن به هزینه‌های عمرانی به ۵۹ درصد رسید. در برنامه پنجم توسعه (۱۳۵۱-۱۳۵۶) هزینه‌های عمرانی دولت به ۲۵۵۵ میلیارد ریال رسید؛ اما افزایش هزینه‌های نظامی در همین مدت به حدود ۲۲۵۰ میلیارد ریال رسید که نسبت به عملکرد پنج‌ساله برنامه سوم و برنامه چهارم به ترتیب ۱۹۸۳ درصد و ۶۵۲ درصد افزایش داشت و نسبت به هزینه‌های عمرانی برنامه پنجم ۸۸ درصد بود. این آمار نشان می‌دهد که در کمتر از یک دهه، ایران به یک کشور میلیتاریست تبدیل شده بود. به‌ویژه

در سال ۱۳۵۵، هزینه‌های رسمی نظامی بدون احتساب هزینه‌های غیررسمی، از مجموع هزینه‌های همه یازده سال برنامه‌های سوم و چهارم عمرانی بیشتر شد و ۳۲ درصد کل هزینه‌های دولت در آن سال را تشکیل داد (لیلاز، ۱۳۹۲، ص. ۵۶۹).

با این سرمایه‌گذاری گسترده نظامی، نهاد ارتش به مهم‌ترین ابزار اقتدار شاه تبدیل شد و توانست نقش ژاندارمی منطقه را ایفا کند. تمرکز منابع بر ارتش، درحالی‌که سایر بخش‌های کشور از توسعه عمرانی و زیرساخت‌های اقتصادی بی‌بهره ماندند، نشان‌دهنده سیاست‌های کلان شاه در جهت حفظ اقتدار شخصی و قدرت منطقه‌ای ایران بود. ابوالحسن ابتهاج، رئیس سازمان برنامه و بودجه در سال‌های ۱۳۳۳-۱۳۳۷، در خاطرات خود اشاره می‌کند که به شاه درباره اولویت‌دهی بیش‌ازحد به هزینه‌های نظامی و فداشدن هزینه‌های عمرانی هشدار داده است: «به شاه گفتم که ما نباید درآمد نفت را به هیچ مصرفی جز عمران مملکت برسانیم. ایران قادر نیست برنامه عمرانی مفیدی اجرا کند و درعین‌حال مخارج سنگین ارتش را تحمل نماید» (ابتهاج، ۱۳۷۱، ص. ۴۴۵). باوجود این هشدارها، شاه اقدام عملی برای محدودکردن اختیارات سازمان برنامه انجام نداد و حتی لایحه‌ای برای تفویض مسئولیت‌ها و اختیارات سازمان با قید دوفوریت به مجلس برده شد تا در عمل دست این سازمان کوتاه شود.

۴-۱-۲. ارتش پهلوی: نهادی خودمختار با بودجه‌ای فراسوی نظارت

ارتش ایران در این دوره از استقلال مالی قابل‌توجهی برخوردار شد. پیش از کابینه هویدا، وزارت دارایی یک ناظر مالی در وزارت جنگ داشت که پرداخت‌ها را کنترل می‌کرد؛ اما با موافقت شاه و در زمان وزارت دارایی جمشید آموزگار، ارتش استقلال کامل یافت و دفتر نظارت مالی وزارت دارایی در وزارت جنگ منحل شد (گودرزی، ۱۳۸۱، ص. ۴۰۴). این استقلال مالی باعث شد که پروژه‌های نظامی و اقتصادی تحت کنترل مستقیم شاه پیش برود و تصمیمات کلان اقتصادی و نظامی بدون دخالت سازمان برنامه اتخاذ شود. عبدالمجید مجیدی، رئیس سازمان برنامه و بودجه در سال‌های

۱۳۵۱-۱۳۵۶، تصریح می‌کند که تصمیم‌گیری نهایی درباره بودجه نظامی با شاه بود و وزارت جنگ تنها بودجه تصویب‌شده را به اطلاع سازمان می‌رساند. به گفته او: «شاید بیشتر سال‌ها این‌طور بود که بودجه نظامی خیلی بیشتر از آنچه ما توانایی پرداخت آن را داشتیم، به ما ابلاغ می‌شد... ما هیچ اطلاعی از تعهدات کلی برای سال‌های بعد نداشتیم» (گودرزی، ۱۳۸۱، صص. ۳۹۶-۴۰۲).

شاه همواره مخارج نظامی را در زمره مسائل مافوق برنامه‌ریزی کشور و حتی بالاتر از اصول انقلاب سفید می‌دانست و اجازه می‌داد سازمان برنامه صرفاً به‌عنوان مجری اوامر در این حوزه عمل کند (صورت‌جلسات شورای اقتصاد، ۱۴ شهریور ۱۳۵۶، ص. ۳۰). ارتش ایران با الگوگیری از مستشاران آمریکایی، سیستم بودجه خود را مشابه سازمان برنامه تنظیم می‌کرد؛ اما محتوا و اولویت‌ها بر اساس نیازهای نظامی و دستور مستقیم شاه تعیین می‌شد. مجیدی اشاره می‌کند که در مواردی مانند خرید تجهیزات جدید یا برنامه‌های خاص، اختلافاتی بین سازمان برنامه و ارتش ایجاد می‌شد؛ اما ارتش به دلیل حمایت مستقیم شاه، استقلال بالایی داشت (گودرزی، ۱۳۸۱، ص. ۳۹۶-۴۰۴). با گذشت زمان، شاه به نهادهای ارتش و سازمان امنیت (ساواک) برای پیشبرد اهداف خود و اعمال اقتدارگرایی فردی بیش‌ازپیش متکی شد (سریع‌القلم، ۱۳۹۷، ص. ۲۲۸). نظام سیاسی ایران در دوره پهلوی دوم، مبتنی بر تمرکز قدرت در دست شاه و فاداری مطلق بازیگران سیاسی، نظامی و اقتصادی به او بود. هرگونه ارتباط دوجانبه میان نهادها و مراکز قدرت محدود و تصمیم‌گیری‌ها عمدتاً از بالا به پایین صورت می‌گرفت. نتیجه این ساختار، ایجاد یک نظام استبدادی بود که هم نهادهای مردم‌سالاری ظاهری داشت و هم اقتدارگرایی شاه هیچ‌گونه محدودیتی نمی‌یافت. این نهادها عمدتاً وظیفه سرکوب مخالفان و حفظ اقتدار سلطنت را برعهده داشتند (ملک‌محمدی، ۱۳۸۱، ص. ۲۱۲). در مجموع، بهره‌کشی از نهاد ارتش و اولویت‌دادن هزینه‌های نظامی بر سایر بخش‌های کشور، نمایانگر سیاست‌های سلطنتی شاه، وابستگی شدید ارتش به منابع

نفتی و فقدان شفافیت و کنترل مالی دولت بود که نهایتاً ساختار سیاسی - اقتصادی ایران را در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به سمت میلیتاریزه‌شدن و تمرکز قدرت در دست‌ان شاه هدایت کرد.

۴-۲. دیوان‌سالاری و سیاست‌های اقتصادی بهره‌کش

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ساختار سیاسی ایران با دگرگونی‌های بنیادین مواجه شد. رژیم پهلوی با دو جهت‌گیری عمده مشخص گردید: نخست تلاش نظام‌یافته برای مهار و جلوگیری از شکل‌گیری مواضع سیاسی مستقل در میان طبقات مختلف جامعه و دوم اتخاذ سیاست اقتصادی که توسعه سرمایه‌داری وابسته را ترویج می‌کرد و باعث پیوند اقتصاد ایران با بازارهای بین‌المللی شد (معدل، ۱۳۸۲، ص. ۶۶). این سیاست‌ها موجب شد تا دولت به یک ساختار دیوان‌سالارانه مبتنی بر دستگاه سرکوب قدرتمند و دیوان‌سالاری متمرکز تبدیل شود. با وجود تمرکز و قدرت بیشتر، نوسازی اداری و اقتصادی نتایج مطلوب در حوزه مشروعیت سیاسی و کاهش فقر جامعه را به همراه نداشت؛ درآمد‌های نفتی نه تنها فقر میلیون‌ها مهاجر روستایی که به شهرها رانده شده بودند را کاهش نداد بلکه شکل آن را مدرن و پیچیده‌تر کرد. در سال‌های نزدیک به انقلاب، تلاش‌های نمادین رژیم برای بهبود زندگی طبقات پایین جامعه تأثیر ملموسی نداشت و بحران اقتصادی به‌ویژه مهاجران روستایی تازه‌وارد به شهرها را تحت تأثیر قرار داد که طی رونق نفتی جذب محیط شهری شده بودند. این شرایط نشان‌دهنده گسترش شکاف اقتصادی و نابرابری‌های اجتماعی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ است.

۴-۲-۱. رشد دیوان‌سالاری و نوسازی اداری

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دوره پهلوی دوم، گسترش دیوان‌سالاری دولتی و نوسازی اداری بود. با بسته‌شدن فضای سیاسی، حکومت تلاش کرد تا در عرصه‌های اداری و اقتصادی تغییرات زیربنایی ایجاد کند. طی چهار سال، تعداد وزارتخانه‌ها از ۱۲ به ۱۹ افزایش یافت و تعداد کارکنان دولت از ۱۵۰ هزار به بیش از ۳۰۴ هزار نفر رسید

(آبراهامیان، ۱۳۸۳، صص. ۴۰۱-۴۰). این گسترش شامل ایجاد سازمان‌های جدید در روستاها، به‌ویژه شرکت‌های تعاونی، بود که نقش سرکرده‌های محلی سستی را محدود کرده و جایگاه حکومت مرکزی را تقویت می‌کرد. گسترش دیوان‌سالاری نه تنها موجب افزایش اشتغال در بخش دولتی شد بلکه تا حدی مشروعیت حکومت را در میان طبقات متوسط شهری ارتقا داد. با این حال، افزایش حجم دیوان‌سالاری نتوانست دردی از فقر و نابرابری اجتماعی بکاهد. در دهه ۱۳۴۰، دولت سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای در نهادهای مالی و صنعتی انجام داد؛ از جمله تأسیس بورس اوراق بهادار تهران، سازمان مدیریت صنعتی و سازمان گسترش و نوسازی صنایع (کریمی و نیلی، ۱۴۰۰، صص. ۱۰۰). این اقدامات نشان‌دهنده تمایل رژیم برای نوین‌سازی و توسعه اقتصادی بود، هرچند این توسعه عمدتاً در قالب بخش‌های محدود صنعتی و سرمایه‌داری وابسته جلوه می‌کرد.

یکی از اقدامات مهم در این دهه، ادغام وزارت بازرگانی، وزارت صنایع و اداره گمرکات بود. پیش از این ادغام، هریک از این نهادها به‌صورت مستقل عمل می‌کردند و تمرکز مدیریتی وجود نداشت؛ اما با تمرکز مدیریتی، توسعه اقتصادی تسریع شد. بازرگانان موظف بودند کالاهایی را که وارد می‌کردند، در داخل تولید کنند و تعرفه گمرکی برای حمایت از تولید داخلی افزایش می‌یافت. این اقدام نشان‌دهنده یک سیاست اقتصادی هدفمند و محافظت‌شده بود که در عین حال امکان سوءاستفاده و فساد گسترده را نیز فراهم می‌کرد (سعیدی، ۱۳۹۳، صص. ۱۳۰-۱۳۱). با وجود تلاش‌های اولیه برای مقابله با فساد، مانند تصویب لایحه «از کجا آورده‌ای» در نیمه دوم دهه ۳۰، این اقدامات غالباً نمادین بودند. بر اساس این لایحه، کارمندان دولت موظف بودند صورت‌داری خود و اعضای خانواده‌شان را گزارش دهند و در صورت تخلف، با مجازات‌هایی از جمله انفصال موقت یا دائم و ضبط اموال مواجه می‌شدند (مشروح مذاکرات مجلس نوزدهم شورای ملی)؛ اما با افزایش درآمدهای نفتی و رشد دیکتاتوری، فساد در دیوان‌سالاری و

دربار شدت گرفت (شهابی و لینز، ۱۳۸۰، ص. ۴۰۰).

گزارش‌های متعدد خارجی نیز وضعیت فساد در ایران را تأیید می‌کند. بر اساس گزارش سیا در اواسط دهه ۱۳۵۰، دربار شاه به‌عنوان مرکز بی‌بندوباری، فساد کارچاق‌کنی توصیف شد و سفیر انگلیس بنیاد پهلوی را متهم به ریخت‌وپاش و فساد دانست (پارسونز، ۱۳۹۰، ص. ۶۰). خاطرات مسئولان اقتصادی دوره پهلوی دوم نشان می‌دهد که اجرای بسیاری از طرح‌ها مستلزم پرداخت درصد قابل توجهی رشوه به دربار بود (رئیس‌جعفری، ۱۳۹۹، ص. ۵۹؛ یگانه، ۱۳۹۵، صص. ۱۰۲-۱۰۳). بنیاد پهلوی، جانشین دفتر املاک اختصاصی رضاشاه، در سال ۱۳۳۷ تأسیس شد و به‌سرعت به یکی از بزرگ‌ترین بنیادهای مالی خاورمیانه تبدیل گردید. در سال ۱۳۵۶ این بنیاد در بیش از ۲۰۷ شرکت از جمله ۸ شرکت استخراج معدن، ۱۰ کارخانه سیمان، ۱۷ بانک و شرکت بیمه، ۲۳ هتل و ۲۵ شرکت صنایع فلزی، ۲۵ شرکت کشاورزی و ۴۵ شرکت ساختمانی سهامدار بود و به‌ظاهر نهادی خیریه بود؛ اما در عمل ابزار نفوذ اقتصادی و منبع مالی خانواده سلطنتی محسوب می‌شد (عباسی، ۱۳۸۳، ص. ۲۰۰). در این دوره، دیوان‌سالاری نه تنها ابزار مدیریت جامعه بود بلکه وسیله‌ای برای تحکیم سلطه سیاسی و ایجاد طبقه‌ای خاص جهت کسب ثروت از طریق ارتشاء، نفوذ و تملق شد. این طبقه فساد را به ابزار مشارکت در تصمیم‌گیری سیاسی و حفظ قدرت رژیم تبدیل کرد (دهشیار، ۱۳۸۶، ص. ۴۱۲).

۴-۲-۲. سیاست‌های اقتصادی و توسعه نامتوازن

در حوزه اقتصادی، سیاست‌های پهلوی دوم عمدتاً به سمت توسعه نامتوازن و بهره‌کشی از منابع داخلی و خارجی هدایت شد. توسعه اقتصادی بدون توازن سیاسی و اجتماعی، شکاف‌های اقتصادی و نابرابری را تشدید کرد. دولت برای اجرای برنامه‌های صنعتی و نوین‌سازی، از سلطه بوروکرات‌ها و نیروهای نظامی بهره برد و کانال‌های مشارکت سیاسی را محدود نمود. این رویکرد، تمرکز قدرت و فقدان پاسخگویی را

تقویت و نهادهای اقتصادی و سیاسی را به ماهیتی استثماری تبدیل کرد (سمیعی اصفهانی و عباسی، ۱۳۹۷، ص. ۱۲۹). نهادینه‌سازی دولت پهلوی دوم، ترکیبی از قدرت اجرایی بوروکرات‌های نظامی و غیرنظامی بود که توانست آسیب‌پذیری دولت در برابر تقاضاهای محلی و گروه‌های فشار را کاهش دهد. دیوان‌سالاری، ابزاری برای اعمال سلطه و مدیریت جامعه شد و طبقه‌ای ویژه ایجاد کرد که بیشترین میزان ثروت را از طریق ارتشاء، نفوذ و فروش مقامات اداری به‌دست می‌آورد (دهشیار، ۱۳۸۶، ص. ۴۱۲). این طبقه فساد را به ابزار کسب ثروت و مشارکت در ساختار تصمیم‌گیری سیاسی تبدیل نمود و عملکردهای اجرایی و مدیریتی را در چهارچوب استبدادی برای تحکیم قدرت رژیم انجام داد.

روند توسعه اقتصادی نیز متأثر از فساد گسترده و سیاست‌های متمرکز بود. برنامه‌های اقتصادی به ظاهر نوید رشد و پیشرفت می‌دادند؛ اما در عمل به‌دلیل فساد گسترده، بی‌توجهی به نظرهای متخصصان و استبداد سیاسی، بسیاری از این برنامه‌ها ناکام ماند و نارضایتی اجتماعی افزایش یافت. توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی و نهادهای پاسخگو، تنها شکاف‌های طبقاتی و بهره‌کشی گسترده را تشدید کرد. شاه و حلقه نزدیکانش عمدتاً به بقای خود در قدرت می‌اندیشیدند و حاضر بودند توسعه سیاسی را فدای تداوم سلطه کنند. این وضعیت، ایران را در دهه ۱۳۵۰ به شرایط بحرانی و «آتش زیر خاکستر» سوق داد و زمینه‌ساز انقلاب گردید. بررسی تجربیات برنامه سوم و چهارم توسعه نشان می‌دهد که بدون ایجاد نهادهای اقتصادی و سیاسی فراگیر و متوازن، رشد اقتصادی کوتاه‌مدت پایدار نمی‌ماند و نارضایتی‌های اجتماعی تشدید می‌شود.

افزایش درآمدهای نفتی در دهه ۱۳۵۰ موجب رشد بخش‌های صنعتی و خدماتی شد؛ اما عدم توزیع عادلانه این درآمدها باعث شد توسعه اقتصادی به شکل نابرابر توزیع شود و طبقات پایین همچنان محروم باقی بمانند. رشد شهری ناشی از مهاجرت

روستاییان به شهرها، بدون ایجاد زیرساخت‌های مناسب، باعث بروز مشکلات اجتماعی و اقتصادی شد. برنامه‌های اقتصادی در کوتاه‌مدت رشد قابل توجهی ایجاد کردند؛ اما فساد گسترده، فقدان پاسخگویی و تمرکز قدرت، مانع تحقق توسعه پایدار گردید. باری، دوره پهلوی دوم با رشد دیوان‌سالاری و سیاست‌های اقتصادی بهره‌کش شناخته می‌شود. دولت متمرکز و بوروکراتیک، با تلاش برای توسعه اقتصادی و صنعتی‌سازی، نتوانست مشروعیت خود را در میان طبقات پایین جامعه بهبود بخشد. فساد گسترده، تمرکز قدرت، نهادینه‌سازی دولت اقتدارگرا و سیاست‌های اقتصادی نامتوازن موجب شد توسعه اقتصادی و سیاسی با هم محقق نشود و شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی عمیق‌تر گردد. این دوره نشان داد که توسعه پایدار نیازمند تعامل متوازن میان نهادهای اقتصادی و سیاسی و کاهش فساد نظام‌مند است، امری که در دوره پهلوی دوم محقق نشد و زمینه را برای نارضایتی اجتماعی و انقلاب فراهم کرد.

۳-۴. نظام آموزشی به‌مثابه نهادی بهره‌کش

پهلوی دوم با وقوف به اهمیت نهاد آموزش و پرورش به‌عنوان یک ابزار مشروعیت‌ساز اقدامات چندی برای بازیابی دوباره قدرت پهلوی به انجام رساند. آموزش آن‌قدر در سیاست‌های محمدرضا شاه مهم بود که او اعلام می‌کند؛ تغییرات در فرهنگ و سیستم آموزشی بیشتر از نوسازی کارخانه‌ها و آسفالت خیابان‌ها به سبک غربی نیاز مبرم کشور است (پهلوی، ۱۳۸۹، ص. ۲۵۹). اقدامات پهلوی دوم در جهت نوسازی ساختار آموزشی کشور با وقفه‌ای به علت شرایط آشفته کشور و با مطرح شدن انقلاب شاه و مردم که به انقلاب سفید معروف بود، پیگیری گردید. شاه به‌صورت مداوم تأکید می‌کرد که مراکز آموزشی کشور در تمام سطوح باید ایدئولوژی شاهنشاهی را بر اساس بررسی‌های صاحب‌نظران با توجه کامل به تاریخ، فرهنگ و اندیشه ایرانی، از راه کتب درسی، توضیحات معلمان، همایش‌ها و سخنرانی‌های علمی برای دانش‌آموزان و دانشجویان تشریح نمایند. این امر موجب گسترش و پیشرفت فوق‌العاده نظام آموزش کشور شد

به گونه‌ای که با فراهم شدن زیرساخت‌های لازم، شرایط برای اشاعه ایدئولوژی ناسیونالیستی به‌منظور تقویت و تثبیت پایه نرم قدرت پهلوی دوم فراهم گردید.

ایدئولوژی ناسیونالیستی که پهلوی دوم به‌دنبال ترویج آن بود، در غالب چندین انگاره خلاصه می‌شود: تصویرسازی شاهانه از عقل کل یعنی شاه، ترویج حس وطن‌پرستی و میهن‌دوستی، تقویت و القای آموزه‌های باستانی و گذشته باشکوه ایرانیان، و تکریم از مفاخر و بزرگان ایران جهت الگوگیری برای دستیابی به آینده‌ای بهتر. بر اساس چهارچوب نظری پژوهش، پهلوی دوم نهاد آموزش و پرورش را به‌عنوان ابزاری مؤثر در جهت تقویت مشروعیت حکومت تلقی می‌کرد، چراکه با آموزش یکسان و متمرکز و مناسب با ایدئولوژی حکومت، نوجوانان و جوانان را مطابق با الگو و ایدئولوژی حکومت تربیت و هدایت می‌کرد. از طرف دیگر، با استفاده از دانش‌آموختگان این مراکز، در واقع سفیرانی پرورش داد که در اشاعه و القای ایدئولوژی شاهنشاهی در سطح خانواده و جامعه مؤثر واقع شوند. به‌این ترتیب، عرصه‌های مختلف جامعه و به‌ویژه بخش عمده جمعیت یعنی کودکان و نوجوانان، در معرض تغییرات جمعیتی، فرهنگی و آموزشی قرار گرفت و مشخص بود که نهادهای موجود نمی‌توانست پاسخگوی وضعیت جدید باشد. تغییر در شیوه آموزش نوآموزان در مدارس نیز به بروز این تغییرات کمک می‌کرد. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان هم در شیوه‌های آموزشی و تربیتی و هم در محتوای خود، مروج فرهنگ و سبک زندگی و ارزش‌های مدنظر حکومت پهلوی بود. از نیمه دوم دهه ۱۳۴۰، با افزایش نقش‌آفرینی فرح در سیاست‌گذاری فرهنگی حکومت پهلوی، ترویج این انگاره‌های فرهنگی و هنری در دستور کار قرار گرفت.

این‌گونه بود که در کنار تلاش‌هایی که به ظاهر برای احیای هنرهای ایرانی صورت می‌گرفت، شاهد ترویج هنر معاصر و آوانگارد غربی در رشته‌های مختلف نیز بودیم. این موضوع درباره کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیز صدق می‌کرد. تقریباً

هم‌زمان با تشکیل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، «کاخ جوانان» به‌عنوان مرکزی برای فعالیت‌های فرهنگی و هنری جوانان ۱۸ تا ۳۰ ساله نیز در آبان سال ۱۳۴۵ تشکیل شد. کودکان و نوجوانانی که مطابق آموزه‌ها و ساختار کانون پرورش فکری آموزش می‌دیدند، امکان ادامه فعالیت‌های فرهنگی و هنری را در کاخ جوانان پیدا می‌کردند. کاخ جوانان نیز چه در محتوا و چه در شکل فعالیت‌های هنری خود، کاملاً با سبک و شیوه غربی اداره می‌شد؛ به‌گونه‌ای که در سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۵۰، بخش عمده‌ای از فعالیت‌های این نهاد به برنامه‌های آواخوانی با حضور گروه‌های هنری سایر کشورها مانند: آمریکا، انگلستان و شوروی و... اختصاص پیدا می‌کرد. با گذر زمان، حضور خوانندگان خارجی از آمریکا و اروپا در شعب مختلف کاخ جوانان بیشتر شد و این خوانندگان با صرف هزینه‌های گزاف و به بهانه ترویج برنامه‌های آموزشی به ایران دعوت می‌شدند تا در مراسم شب‌نشینی‌های مختلف به اجرای برنامه بپردازند (میلانی، ۱۳۹۲، ص. ۱۳۶).

۴-۳-۱. فناوری‌های آموزشی و کنترل سوژه

درواقع، این کنگره‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌های پهلوی، نهادهای تولید دانایی بودند و رابطه دانش و قدرت در آن‌ها و از طریق آن‌ها عینیت می‌یافت. در دوران پهلوی دوم، فناوری زیست - قدرت و سازمان انضباطی آن به اقتضای دگرگونی نیروهای اجتماعی و فرم‌اسیون تکنیکی دوران، موفق شد به نهادسازی گسترده در قلمرو آموزش و فرهنگ و تولید علم دست بزند. در مجموع، می‌توان گفت کنگره‌ها و همایش‌های علمی، عرصه‌ای برای تولید متن‌ها و نوشتارهایی بودند که تماماً نمی‌توانستند به ایدئولوژی زیست - قدرت حاکم مقید باشند. اساساً تاریخ، میدان تعامل کشمکش‌آمیز نیروهاست و متن‌های تاریخی نوعی بازنمایی زبانی ممکن از یک رخداد کشمکش‌آمیزند. علوم تاریخی شاهی تلاش می‌کنند مناطق تاریخ را تقطیع کنند و مقاصد قدرت مستقر را بر بازنمایی مناطق حفظ‌شده تحمیل کنند و مناطق مستثنا را پنهان نگه دارند (نجف‌زاده و

عباسی شاهکوه، ۱۳۹۲، ص. ۱۸۵).

فناوری‌های آموزشی در ایران از نوع فناوری‌های انضباطی بودند. این فناوری‌ها قصد دارند با تبدیل دانش‌آموزان به ابدان مطیع و رام، آنان را به‌عنوان ابژه‌هایی تولید کنند که درنهایت در برابر گفتمان آموزشی حاکم، سر تسلیم فرود آورند. کارکرد اصلی فناوری انضباطی، تربیت است و قصد دارد افراد را بسازد. فناوری انضباطی، سوژه‌های آموزشی را به‌عنوان هم‌ابژه قدرت و هم‌ابزارهای اعمال آن نگاه می‌کند. فناوری‌های انضباطی حاکم بر سیاست آموزشی ایران را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد که این فناوری‌ها قدرت نامرئی را برساخت می‌دهند و به شکلی بی‌سروصدا افراد آموزشی اعم از دانش‌آموزان و بوروکرات‌های آموزشی را به‌عنوان ابدان قابل‌کنترل برساخت می‌دهند. این فناوری‌های انضباطی به‌عنوان ابزارهای فنی متواضع، سوژه‌ها را رؤیت‌پذیر می‌سازند. آن‌ها چیزها را به یک‌شکل قابل‌محاسبه و برنامه‌ریزی تبدیل می‌کنند و سبب می‌شوند تا یک اندیشه بر پایه واقعیت شکل بگیرد. ضمن آنکه بر اساس لنز حکومت‌مندی، این فناوری‌ها در تعامل با فناوری‌های شبانی و مشرف بر حیات عمل می‌کنند و نمی‌توان مرز دقیق را بین آن‌ها مشخص کرد (حبیب‌پور گنتابی، ۱۳۹۱، ص. ۲۵۳).

سیاست‌های آموزشی، ابزاری برای تولید سوژه‌های اخلاقی هستند، سوژه‌هایی که از طریق عقلانیت سیاسی حاکم بر فناوری‌ها و رویه‌ها برساخت می‌یابند و جوری رفتار می‌کنند که مدنظر دولت است. سیاست‌های آموزشی در ایران، افراد را به سوژه‌های خودتنظیمی تبدیل می‌کنند که بدون آنکه خود بدانند، بر خودشان و دیگران حکومت می‌کنند و از این طریق انضباط می‌یابند. سیاست‌های آموزشی از طریق نهاد مدرسه، آذهان سوژه‌ها را به‌سمت اهداف مشخص حکومتی سوق می‌دهند. سلطه‌پذیری اصل مهمی در نظام آموزشی ایران است. این نقص که از گذشته به ارث رسیده است، چنان چشمگیر است که هرودوت مکرراً آن را ذکر می‌کند. او می‌یابد که یکی از عیوب اصلی

فرد ایرانی، فرمانبرداری و چاپلوسی در همه روابطش با امیرش بود، امری که برای انسان جدید با عزت نفس و مردانگی سازگار نیست. به عبارتی دیگر، این مؤلف مشاهده می‌کند که یک اطاعت مطلق و بی‌چون‌وچرا بنا به عادت و تربیت، چنان با ذات مردم عجین شده بود که روحیه متضاد آن به‌ندرت می‌توانست خود را بروز دهد (صدیق، ۱۳۹۷، ص. ۱۳۲).

۴-۴. بهره‌کشی از سپهر رسانه‌ای

رژیم پهلوی، متناسب با به‌کارگیری و بهره‌برداری از نهاد آموزشی از نهاد فراگیر رسانه جهت کاربست پایه ایدئولوژی قدرت در جامعه و فرار از انزوا و پوشاندن ضعف خود استفاده نمود. دستگاه ایدئولوژیک رسانه به این دلیل مورد توجه محمدرضا پهلوی بود که گسترش و تبلیغ ایدئولوژی حکومتی در میان مردم و در سراسر کشور، بدون در اختیار داشتن ابزاری با قدرت خبرپراکنی گسترده تحقق پیدا نمی‌کرد. تاریخچه شکل‌گیری رسانه در ایران به سال‌های پایانی سلطنت رضاشاه برمی‌گردد پهلوی اول از این نهاد برای تعقیب منافع و عینیت‌بخشیدن به سیاست‌های مورد نظر خود استفاده می‌نمود. به گونه‌ای که بعد از مدت کوتاهی رسانه (رادیو) به بلندگوی انحصاری حکومت تبدیل شد و در آن صدایی جز صدای پهلوی شنیده نمی‌شد. این وضعیت تداوم یافت دستگاه و ایدئولوژیک رسانه بعد از شهریور ۱۳۲۰ به‌عنوان بازویی قدرتمند و ایدئولوژی‌ساز در خدمت اهداف و برنامه‌های پهلوی دوم قرار گرفت. به‌استثنای سال‌های اشغال کشور رسانه تحت نظارت و کنترل مستقیم رژیم قرار داشت. محمدرضا شاه که به‌شدت از جانب گروه‌های رقیب احساس خطر می‌کرد، تلاش خود را برای کسب مشروعیت و مقبولیت مردمی از طریق این نهاد شدت بخشید. نخستین کارکرد مهم این نهاد آفرینش تصویری از شاهی آرمانی در جامعه بود (مختاری اصفهانی، ۱۳۸۷، ص. ۱۱۵). علم در خاطرات خود اشاره می‌کند رسانه‌ها در مخابره کردن اخبار به‌گونه‌ای انتخاب می‌گردید تا همه افتخارات متوجه شخص شاه و

برنامه‌های وی باشد.

در همین راستا برخی از عناوین سروده‌های آن زمان عبارت بودند از انقلاب شاه و مردم شکوه انقلاب، فروغ آریا، رستاخیز و آریا که به جهت تحولات سیاسی اجتماعی آن زمان و به‌منظور توجیه و تجلیل مقام شاه و عظمت دستگاه پهلوی ساخته می‌شدند (برخوردار، ۱۳۸۷، ص. ۴۴). این کارکرد آن‌قدر مؤثر واقع شده بود که محمدرضا شاه بیان می‌کند که اکنون صدای من در سراسر کشور شنیده می‌شود و من با ملت‌م در هرجایی تماس دارم؛ بنابراین می‌توان گفت که این تبلیغات به شاه جلوه‌ای از یگانگی و مهر می‌داده است. از دیگر کارکردهای رسانه در راستای تحکیم پایه ایدئولوژیک قدرت پهلوی دوم، آموزش و اطلاع‌رسانی بود به‌نحوی که حتی در برنامه‌های کودک نیز قصه‌های دوران کودکی اطفال برای وابسته کردن آنان به ایدئولوژی پهلوی اجرا می‌شد و به محبت به وطن را در دل‌وجان آن‌ها می‌رویاند.

فناوری‌های رسانه‌ای نظام شاهی در ایران علاوه‌بر داشته‌های دوران قبل بر سیاست‌های زبانی استوار بود. چراکه این زبان است که سوژه‌ها را برمی‌سازد. به‌عبارت‌دیگر انقیاد از طریق اندیشه رخ می‌دهد. انقیاد از طریق کردارهای تقسیم‌عمل می‌کند. این سیاست زبان به‌نوعی بازگوکننده هویت ایرانی را آن وهله تاریخی را باز نمود می‌کند. شاهان پهلوی نیز اشتیاق فراوانی به تثبیت مشروعیت خویش در قالب ناسیونالیسم فرهنگی و زبانی نشان می‌دادند (ضیا ابراهیمی، ۱۳۹۶، ص. ۲۹۴). تقلیل مدرنیته در متن جامعه به مدرنیزاسیون آن‌هم از نوع آمرانه دولتی یکی از گلوگاه‌های اصلی مسئله‌ساز تاریخ معاصر بوده است (فراستخواه، ۱۳۹۵، ص. ۱۶۶). در این راستا فرهنگستان نقش اصلی در تعقیب این سیاست و تمهید بنیان زبانی امر ملی را بر عهده دارد. در واقع نظام‌های دلالت زبانی است که مستقیماً با امر ملی و قدرت سیاسی در هم می‌آمیزند. همچنان که محمدعلی لویایی در کتاب آرایش و پیرایش زبان می‌نویسد: در

این عصر فرخنده که اصلاحات اجتماعی دسته‌دسته به سرعت و خوبی انجام پذیرفته و اراده توانای شاهنشاه بزرگ در همه شئون اجتماعی ما جلوه مصلحانه کرده است در این رشته باریک و لطیف هم پیشرفتی حاصل شده است. هیئتی از دانشمندان درجه اول کشور بنام فرهنگستان ایران برای پالایش زبان از خس و خار نامناسب و وضع لغات جدیدی برای مفاهیم نو که در علوم و فنون ایران سابقه نداشته تأسیس یافته است و این کار شگرف دقیق به کارشناسان واگذار شده است. در مقابل این نعمت بی‌نظیر که مردمان سطحی درست نمی‌توانند اهمیت اساسی آن را دریابند. ما عموماً باید سپاسگزار شاهنشاه عظیم‌الشان خود باشیم و تشکر ما باید عملی باشد به این طریق که با فرهنگستان یاری کنیم و هر یک به‌قدر توانایی خودمان در کار سنگین آن هیئت شرکت بجوئیم (لوایی، ۱۳۱۹، ص. ۲۲). بر پایه این سیاست زبانی کلماتی باید ساخته می‌شدند تا بتوانند نظام بیانی ماشین بوروکراتیک زیست - قدرت ایرانی را راه بیندازند.

۵. از نهاد بهره‌کش به چرخه ردیلت

اجرای سیاست‌های متنوع و گسترده در دوران پهلوی دوم، قدرت بی‌حد و حصری را در اختیار حکومت قرار داد و زمینه را برای شکل‌گیری نهادهایی فراهم کرد که عملکردشان بیشتر به سود حاکمیت و حفظ ایدئولوژی حکومت بود تا توسعه متوازن و پایدار کشور. بهره‌برداری از نهادهای بهره‌کش، شامل رسانه‌ها، نیروهای نظامی و انتظامی و نظام آموزشی، موجب شد افراد جامعه به موضوع قدرت تبدیل شوند و متخصصان و کارشناسان، بر اساس دانش تخصصی خود، تسلط و کنترل بر این ابژه‌ها پیدا کنند. در این فرایند، هرچند افراد جامعه به‌ظاهر به سوژه‌های فردی تبدیل شدند؛ اما در عمل به ابژه‌هایی در دست نهادهای بهره‌کش و کارشناسان حاکمیت بدل گردیدند؛ زیرا این کارشناسان بودند که درباره رفتار، قابلیت‌ها و ظرفیت‌های افراد می‌دانستند و این دانش ابزاری شد برای تأدیب، سلطه و تولید بدنه‌ای مطیع (عجم‌اغلو و رایبسون، ۱۳۹۵، ص. ۴۱۷).

مداخله کارشناسان در تمامی سطوح جامعه به گونه‌ای گسترش یافت که فرایند نظارت به شکلی درونی در زندگی شهروندان شکل گرفت و مردم نیز به صورت غیرمستقیم در کنترل و تنظیم رفتار خود و دیگران مشارکت کردند. در این ساختار، شیوه‌هایی که افراد خود را به سوژه بدل می‌سازند، هم‌زمان به ابزار اعمال سلطه و نظارت تبدیل می‌شوند. به بیان دیگر، قدرت از طریق این نهادهای بهره‌کش، ضمن نفوذ در روابط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، توانست کنترل گسترده‌ای بر زندگی روزمره افراد اعمال کند و زمینه‌ساز شکل‌گیری یک چرخه رذیلت شود که توسعه و نوآوری را به حاشیه می‌راند. نهادهای سیاسی غیرفراگیر بهره‌کش، به دلیل فقدان نظارت بر سوءاستفاده از قدرت، گرایش به ایجاد چرخه رذیلت داشتند و مانع از محدودشدن قدرت یا پاسخگوشدن حاکمان نمی‌شدند. این چرخه باعث شد تا بیشتر افراد جامعه مجبور شوند مطابق خواست پهلوی و منطق نهادهای بهره‌کش در فعالیت‌های دولتی و اجتماعی شرکت کنند و بدین ترتیب، توسعه متوازن و بهره‌ورانه کشور با مانع جدی روبرو شود (عجم‌اغلو و رایبسون، ۱۳۹۵، ص. ۴۱۷). پهلوی دوم با استفاده از این نهادها، قدرت سراسربین خود را بر جامعه گستراند؛ درحالی‌که برخلاف دوره‌های پیشین، نمایش عمومی قدرت شاه کم‌رنگ و نامرئی ماند و قربانیان سیاست‌های حکومتی، یعنی مردم، به صورت مستقیم تحت کنترل و نظارت نهادها قرار گرفتند.

قدرت در تمامی روابط انسانی حضور داشت، چه در رابطه زبانی، چه عاشقانه یا اقتصادی. چنین قدرتی شهروندان را به ابژه‌های تابع و سرکوب‌شده تبدیل کرد، نیرویی که وظیفه‌اش سرکوب خویشتن و بیگانگی از هویت فردی بود. این نظام، با دورزدن لمس فیزیکی و تمرکز بر روح و اندیشه، جامعه‌ای مراقبتی ایجاد کرد که در آن نظارت و خودتنظیمی به بخشی از سوژه و ابژه بودن افراد بدل شد. در مواردی که خواست حاکمیت تحقق نمی‌یافت، دخالت گسترده در نهادهای دولتی و اجرایی ادامه می‌یافت تا کنترل و سلطه کامل حفظ شود. این چرخه بهره‌کشی و رذیلت، نمونه‌ای بارز از

کارکرد نهادهای بهره‌کش در ناکامی توسعه ایران در دوره پهلوی دوم است. فقدان نظارت بر نهادهای سیاسی غیرفراگیر و تمرکز قدرت در دست شاه، باعث شد توسعه متوازن، مشارکت اجتماعی و نوآوری در اقتصاد و سیاست ایران به شدت محدود شود. همان‌طور که لرد اکتون نیز بیان کرده است، «قدرت مطلق، فساد مطلق می‌آورد» و در ایران پهلوی دوم، فقدان قیود نظارتی و اعمال نهادهای بهره‌کش، این گزاره را به شکل عملی تحقق بخشید.

نتیجه‌گیری

در دوران پهلوی دوم، منازعه قدرت میان نهادهای مختلف و ایجاد شرایط نظم‌شکننده و با دسترسی محدود، زمینه را برای شکل‌گیری و گسترش نهادهای سیاسی بهره‌کش فراهم ساخت. پس از کودتای مرداد، ائتلاف حاکمه به پشتوانه درآمدهای نفتی و کمک‌های خارجی، برای حفظ بقای خود از ابزارهای سرکوب بهره برد و امکان یافت تا نهادهای سیاسی بهره‌کش مسیر تقویت قدرت خود را بی‌دردسر طی کنند. این شرایط، گفتمان ناخودآگاه عدم اطمینان را بر بازار سیاسی و اقتصادی تحمیل کرد و نخبگان سیاسی و اقتصادی با هدف تأمین منافع کوتاه‌مدت و سودجویانه خود، توزیع رانت در سایه روابط شخصی و غیرمولد را گسترش دادند، به گونه‌ای که نهادهای اقتصادی بهره‌کش همراه با نهادهای سیاسی در جامعه ریشه دواندند. اگرچه هم‌افزایی میان این نهادها موجب دستیابی به رشد اقتصادی کوتاه‌مدت شد؛ اما فقدان نهادهای فراگیر در بازار سیاسی و اقتصادی، شاه را از بهره‌برداری کامل از بزنگاه‌های تاریخی بازداشت و ایران را به سوی چرخه شوم ناکامی سوق داد. در اوایل دوران پهلوی دوم، نزاع بر سر قدرت در بازار سیاسی اجازه تمرکز قدرت دولت و شکل‌گیری نهادهای فراگیر را نمی‌داد و محمدرضاشاه نیز برای حفظ حمایت‌های سیاسی، تغییر اساسی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی اعمال نکرد. از این رو، امکان ظهور نهادهای سیاسی فراگیر، حتی در فضای نسبی باز سیاسی، فراهم نشد. در این دوره، دیوان‌سالاران تا

اواسط دهه ۱۳۴۰ بیش از زمین‌داران و ملاکین، پیگیر تأمین منافع شخصی خود بودند. پس از این دهه، شاه تلاش کرد نیروهای محافظه‌کار را از دایره قدرت خارج و جای خود را به تکنوکرات‌های جوان و مطیع دهد، که از نفوذ اجتماعی کمتری برخوردار بودند و این امر امکان تمرکز و تکه‌تازی مستقیم شاه در عرصه سیاست را فراهم آورد. این روند نشان می‌دهد که ناکامی توسعه ایران در دوران پهلوی دوم، ریشه در فقدان نهادهای فراگیر و تسلط نهادهای بهره‌کش داشت که سیاست و اقتصاد را در چرخه‌ای از منافع شخصی و سرکوب عمومی قرار داده بود. به عبارت دیگر، «چرخه ذلت» یا چرخه شوم ناکامی، حاصل هم‌افزایی نهادهای بهره‌کش در سیاست و اقتصاد بود که نه تنها رشد کوتاه‌مدت را ممکن ساخت بلکه مانع شکل‌گیری نهادهای فراگیر و تثبیت توسعه پایدار در ایران گردید.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳). *ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر*. ترجمه: احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نی.
- ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۱). *خاطرات ابوالحسن ابتهاج*. ج ۱. تهران: انتشارات علمی.
- ایزدی، رجب و حیدرپور اینانلو، مرتضی (۱۳۹۴). برنامه‌های پنج‌گانه توسعه در دوران پهلوی و انقلاب اسلامی ایران. *جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه*، (۲)، ۱-۲۶.
- برخوردار، ایرج (۱۳۸۷). *موسیقی رادیو و نقش مدیریت*. تهران: طرح آینده.
- پارسونز، آنتونی (۱۳۹۰). *غرور و سقوط (ایران ۱۳۵۷-۱۳۵۲)*. ترجمه سید محمدصادق حسینی عسکرانی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۸۹). *به سوی تمدن بزرگ*. تهران: البرز.
- ترابی، یوسف (۱۳۸۴). *آسیب‌شناسی مدیریت توسعه در ایران*. نشریه دانش سیاسی، (۲)، ۱۳۴-۱۰۳.
- جهانبخش، مصطفی (۱۴۰۴). *کنش راهبردی پهلوی دوم برای تضعیف جایگاه مجلس شورای*

ملی. نشریه دانش سیاسی، ۲۱(۱)، ۷-۴۹.

حبیب‌پور گتایی، کرم (۱۳۹۱). جامعه‌مندی‌شناسی سیاست آموزشی در ایران با لنز حکومت‌مندی. برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، ۵(۲۱)، ۲۲۳-۲۸۴.

<https://doi.org/10.22054/qjsd.2014.1426>

دهشیار، محمدرضا (۱۳۸۶). بازتاب مفهومی و نظری انقلاب اسلامی در روابط بین‌الملل. نشر علمی و فرهنگی.

رئیس‌جعفری، رسول (۱۳۹۹). روایت یک فروپاشی. تهران: نشر نهادگرا.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۷). اقتدارگرایی ایرانی در عهد پهلوی. تهران: نشر گاندی.

سعیدی، علی‌اصغر (۱۳۹۳). تکنوکراسی و سیاستگذاری اقتصادی در ایران به روایت دکتر رضا نیازمند. تهران: لوح فکر.

سمیعی‌اصفهانی، علیرضا و عباسی، عالیه (۱۳۹۷). دولت رانتی و چالش‌های دولت‌سازی در عصر پهلوی دوم (۱۳۵۷-۱۳۳۲). رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۹(۳)، ۱۱۴-۱۴۹. قابل

دسترسی در: https://piaj.sbu.ac.ir/article_99666.html

شاه‌ویسی، سهیلا (۱۴۰۱). تحلیل انطباق برنامه‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی با الگوهای سیاست‌گذاری سه‌گانه در دوران پهلوی دوم. جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۵(۱۲)، ۶۲۲-۶۳۵.

شهابی، هوشنگ و لیزن، خوان (۱۳۸۰). نظام‌های سلطانی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: شیرازه.

صدیق، عیسی‌خان (۱۳۹۷). ایران مدرن و نظام آموزشی آن. ترجمه علی‌نجات غلامی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

صورت‌جلسات شورای اقتصاد (جلسه مورخ ۱۴ شهریور ۱۳۵۶).

ضیا ابراهیمی، رضا (۱۳۹۶). پیدایش ناسیونالیسم ایرانی، نژاد و سیاست بی‌جاسازی. تهران: مرکز.

طالب، مهدی و عنبری، موسی (۱۳۸۵). دلایل ناکامی نظام برنامه‌ریزی توسعه در ایران عصر پهلوی دوم. مطالعات جامعه‌شناسی، ۲۷(۲)، ۱۸۱-۲۰۳.

عباسی، مهدی (۱۳۸۳). پیامدهای ساخت دولت مدرن پهلوی اول بر جامعه شبکه‌ای ایران. مطالعات سیاسی، سال پنجم، ۲۰(۲)، ۱۹۶-۲۱۰.

عجم اوغلو، دارون و رایبسون، جیمز ای (۱۳۹۴). ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی. ترجمه جعفر خیرخواهان و علی سرزعی. تهران: انتشارات کویر.

عجم اوغلو، دارون و رایبسون، جیمز ای (۱۳۹۲). نقش نهادها در رشد و توسعه، ترجمه محمدحسین نعیمی‌پور. *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، (۲۹۳)، ۹۰-۱۰۹. قابل دسترسی در:

<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1028862/>

عجم اوغلو، دارون و رایبسون، جیمز ای (۱۳۹۵). چرا ملت‌ها شکست می‌خورند: سرچشمه‌های ریشه‌های قدرت، فقر و غنای کشور. ترجمه پویا جبل‌عاملی و محمدرضا فرهادی‌پور. تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.

عرب مازار، عباس و نور محمدی، خسرو (۱۳۹۵). تحلیل انتقادی هدف‌های اقتصادی برنامه‌های توسعه در ایران. *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، (۱)۵، ۴۲-۱۹.

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۵). *ما ایرانیان، زمینه‌کاوی تاریخی و اجتماعی خلیقات ایرانی*. تهران: نشر نی.

کریمی، محسن و نیلی، مسعود (۱۴۰۰). *برنامه‌ریزی در ایران ۱۳۵۶-۱۳۱۶*. تهران: نشر نی.

گودرزی، منوچهر و دیگران (۱۳۸۱). *توسعه در ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*. تهران: گام نو.

لوابی، محمدعلی (۱۳۱۹). *آرایش و پیرایش زبان*. بی‌جا: بی‌نا.

لیلاز، سعید (۱۳۹۲). *موج دوم تجدد آمرانه در ایران: تاریخ برنامه‌های عمرانی سوم تا پنجم*. تهران: انتشارات نیلوفر.

لیلاز، سعید (۱۳۹۲). *موج دوم تجدد آمرانه در ایران: تاریخ برنامه‌های عمرانی سوم تا پنجم*. تهران: انتشارات نیلوفر.

مختاری اصفهانی، رضا (۱۳۸۷). *رادیو، فرهنگ و سیاست در ایران ۱۳۱۹-۱۳۳۳*. تهران: دفتر پژوهش‌های رادیو.

معدل، منصور (۱۳۸۲). *طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب*. ترجمه: محمد سالار کسرای. تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

ملک محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۱). *از توسعه لرزان تا سقوط شتابان، توسعه اقتصادی نظامی و بی‌ثباتی سیاسی رژیم پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۴۷*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

میلانی، عباس (۱۳۹۲). *نگاهی به شاه*. تورنتو: پرشین سیرکل.

- نجف‌زاده، مهدی و عباسی شاهکوه، مهدی (۱۳۹۲). پیامدهای ساخت دولت مدرن پهلوی اول بر جامعه شبکه‌ای ایران. *مطالعات سیاسی*، ۵(۲۰)، ۶۹-۹۰. قابل دسترسی در: <https://sid.ir/paper/161160/fa>
- هزاوه‌ای، سید مرتضی (۱۳۸۵). تأثیرپذیری سیاست‌های توسعه در ایران از الگوهای مسلط غربی. *نشریه دانش سیاسی*، ۲(۲)، ۲۰۰-۱۶۵.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۶). *تضاد دولت و ملت*. ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- هویدا، فریدون (۱۳۸۶). *سقوط شاه*. ترجمه حسین ابوترابیان. تهران: اطلاعات.
- یگانه، محمد (۱۳۹۵). *خاطرات محمد یگانه*. تهران: نشر ثالث.

References

- Abbasi, Mehdi (2004). The Consequences of Building the First Pahlavi Modern State on Iran's Network Society. *Political Studies*, Year 5, (20), 196-210. (In Persian)
- Abrahamian, Ervand. (2004). *Iran Between Two Revolutions: An Introduction to the Political Sociology of Contemporary Iran*. Translated by Ahmad Golmohammadi & Mohammad Ebrahim Fattahi. Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Acemoglu, Daron & Robinson, James A. (2015). *Economic Origins of Dictatorship and Democracy*. Translated by Jafar Kheirkhah & Ali Sarzaeem. Tehran: Kavir Publishing. (In Persian)
- Acemoglu, Daron & Robinson, James A. (2016). *Why Nations Fail: The Origins of Power, Prosperity, and Poverty*. Translated by Pouya Jabal-Ameli & Mohammad Reza Farhadi-Pour. Tehran: Donya-ye Eghtesad Publishing. (In Persian)
- Acemoglu, Daron & Robinson, James. (2013). The role of institutions in growth and development. *Political-Economic Information*, (293), 90-109. Available at: <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1028862/> (In Persian)
- Arab Mazar, Abbas, Noor Mohammadi, Khosrow (2016). A Critical Analysis of the Economic Goals of Development Programs in Iran. *Social Studies and Research in Iran*, (5), 19-42. (In Persian)
- Barkhordar, Iraj (2008). *Radio Music and the Role of Management*. Tehran: Tarh-e Ayandeh. (In Persian)
- Dahshyar, Mohammad Reza (2007). *Conceptual and Theoretical Reflection of the Islamic Revolution in International Relations, Scientific and Cultural Publication*. (In Persian)
- Ebtehaj, Abolhassan (1992). *Memoirs of Abolhassan Ebtehaj* (Vol. 1). Tehran: Elmi Publications. (In Persian)

- Farasatkah, Maqsoud (2016). *We Iranians: A Historical and Social Exploration of Iranian Dispositions*. Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Goodarzi, Manoochehr & et al. (2002). *Development in Iran, 1941–1979*. Tehran: Gam-e No Publishing. (In Persian)
- Habibpour Gatabi, Karam (2012). The sociology of educational policy in Iran through the lens of governmentality. *Journal of Social Welfare and Development Planning*, 5(21), 223–284. <https://doi.org/10.22054/qjsd.2014.1426> (In Persian)
- Hazavehi, Seyyed Morteza (2006). The Influence of Development Policies in Iran on Dominant Western Models. *Journal of Political Knowledge*, (2), 165–200. (In Persian)
- Homayoun Katouzian, Mohammad Ali (2017). *The Conflict between the State and the Nation, translated by Alireza Tayyeb*. Tehran: Ney Publications. (In Persian)
- Hoveyda, Fereydoun (2007). *The Fall of the Shah*. Translated by Hossein Abutorabian. Tehran: Ettela'at Publishing. (In Persian)
- Izadi, Rajab & Heydarpour Inanloo, Morteza (2015). Five Development Programs during the Pahlavi Era and the Islamic Revolution of Iran. *Economic Sociology and Development*, Year 4, (2), 1–26. (In Persian)
- Jahanbakhsh, Mustafa (1404). Strategic action of the Pahlavi II to weaken the position of the National Assembly. *Journal of Political Science*, (21), 7–49. (In Persian)
- Karimi, Mohsen and Nili, Masoud (1400). *Planning in Iran (1356-1316)*. Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Lailaz, Saeed (2013). *The Second Wave of Authoritarian Modernization in Iran: The History of the Third to Fifth Development Plans*. Tehran: Niloufar Publishing. (In Persian)
- Lailaz, Saeed (2013). *The Second Wave of Imperative Modernization in Iran: History of Development Programs, Third to Fifth*. Tehran: Niloufar Publications. (In Persian)
- Lavayi, Mohammad Ali (1940). *Arrangement and Refinement of Language*. Publisher unknown. (In Persian)
- Malek Mohammadi, Hamid Reza (2002). *From Fragile Development to Rapid Collapse: Military–Economic Development and Political Instability of the Pahlavi Regime, 1968–1979*. Tehran: Center for Islamic Revolution Documents. (In Persian)
- Milani, Abbas (2013). *The Shah*. Toronto: Persian Circle. (In Persian)
- Minutes of the Supreme Economic Council, Session dated 5 September 1977. (In Persian)
- Moaddel, Mansoor (2003). *Class, Politics, and Ideology in the Iranian Revolution*. Translated by Mohammad Salar Kasraei. Tehran: Center for the Rediscovery of Islam and Iran. (In Persian)
- Mokhtari Esfahani, Reza (2008). *Radio, Culture, and Politics in Iran, 1940–1954*. Tehran: Radio Research Office. (In Persian)
- Najafzadeh, Mehdi & Abbasi Shahkoush, Mehdi. (2013). The consequences of modern state-building during the First Pahlavi period on Iran's networked

- society. *Political Studies*, 5(20), 69–90. Available at: <https://sid.ir/paper/161160/fa> (In Persian)
- Pahlavi, Mohammad Reza (2010). *Toward the Great Civilization*. Tehran: Alborz Publishing. (In Persian)
- Parsons, Anthony (2011). *Pride and Fall (Iran 1973–1978)*. Translated by Seyyed Mohammad Sadegh Hosseini Askarani. Tehran: Center for Islamic Revolution Documents. (In Persian)
- Raes-Ja'fari, Rasoul (2020). *Narrative of a Collapse*. Tehran: Nahadgara Publishing. (In Persian)
- Saeedi, Ali Asghar (2014). *Technocracy and Economic Policymaking in Iran as narrated by Dr. Reza Nimandaz*, Tehran: Lawh Fekr. (In Persian)
- Samiei Esfahani, Alireza & Abbasi, Alieh. (2018). Rentier state and the challenges of state-building in the Second Pahlavi era (1953–1979). *Political and International Approaches*, 9(3), 114–149. Available at: https://piaj.sbu.ac.ir/article_99666.html (In Persian)
- Sariolghalam, Mahmoud (2018). *Iranian Authoritarianism in the Pahlavi Era*. Tehran: Gandhi Publishing. (In Persian)
- Seddigh, Issa Khan (2018). *Modern Iran and Its Educational System*. Translated by Ali Nejat Gholami. Tehran: Research Institute for Cultural and Social Studies. (In Persian)
- Shah Veisi, Soheila (1401). Analysis of the Adaptation of Socio-Economic Development Programs to Triple Policy Patterns during the Second Pahlavi Era. *Iranian Political Sociology*, 5(12), 622-635. (In Persian)
- Shahabi, Houchang & Linz, Juan (2001). *Sultanistic Regimes*. Translated by Manoochehr Sabouri. Tehran: Shirazeh Publishing. (In Persian)
- Taleb, Mehdi & Anbari, Musa (2006). Reasons for the Failure of the Development Planning System in Iran during the Second Pahlavi Era. *Sociological Studies*, (27), 181-203. Musa
- Torabi, Yousef (2005). Pathology and the Management of Development. *Journal of Political Science*, 1(2), 103-134. (In Persian)
- Yeganeh, Mohammad (2016). *Memoirs of Mohammad Yeganeh*. Tehran: Sales Publishing. (In Persian)
- Zia-Ebrahimi, Reza (2017). *The Emergence of Iranian Nationalism: Race and the Politics of Displacement*. Tehran: Markaz Publishing. (In Persian)